

بررسی کهن‌الگوها در ماجرای زندگی حضرت موسی (ع) با نگاهی به روایت میبیدی

دکتر نجمه نظری

استادیار دانشگاه بوعلی سینا همدان

الناز محمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه بوعلی سینا همدان

چکیده:

بخش قابل توجهی از آیات قرآن کریم به بیان سرگذشت پیامبران الهی و اقوام کهن به صورتی تاریخی و به دور از تحریف و تصرف بشر اختصاص دارد. در این روایات قرآنی، رد پای صور ازیلی یا کهن‌الگوها را می‌توان دید. ماجرای زندگی حضرت موسی (ع) و قوم بنی اسرائیل در قرآن به تفصیل آمده است و از آن‌جا که این ماجرا ریشه در فرهنگ و تمدن کهن و باستانی مصر دارد، حضور کهن‌الگوها در آن برجسته است. مقاله‌ی حاضر به بررسی کهن‌الگوهایی نظیر سپردن فرزند به آب، تقدس درختان، عبور از آب، تقدس آتش و بلاگردان در ماجرای زندگی حضرت موسی (ع) بر اساس قرآن کریم می‌پردازد. در این بررسی، روایت عرفانی میبیدی در کشف‌الاسرار و نگاه او به کهن‌الگوهای مذکور نیز مورد توجه قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها:

قرآن کریم، حضرت موسی (ع)، کهن‌الگو، کشف‌الاسرار.

مقدمه:

اسطوره از اصطلاحاتی است که درباره‌ی ریشه‌ی لغوی آن اظهارنظرهای گوناگونی بیان شده است. برخی آن را معرب واژه‌ی یونانی *Historia* به معنی تاریخ می‌دانند (ستاری، ۱۳۷۶: ۹). برخی دیگر نیز اسطوره را مرتبط با دو واژه‌ی *story* (داستان) و *History* (تاریخ) می‌دانند (کزازی، ۱۳۷۶: ۲ و شمیسا، ۱۳۸۳: ۸۶). بر این اساس، «اسطوره بیانی است که ژرف ساخت آن حقیقت و تاریخ (در نظر مردمان باستان) و روساخت آن افسانه باشد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۸۶). در حقیقت، می‌توان گفت اسطوره بیانی است که غالباً ریشه در حقیقت و تاریخ دارد، اما از آن جا که مورد توجه قوم یا اقوامی در طول تاریخ قرار گرفته، با افسانه‌ها، آرزوها و باورهای مردم در آمیخته است. از سوی دیگر، اسطوره در زبان عرب از دوران جاهلیت به معنای افسانه و سخنان بی‌بنیاد و شگفت‌آور به کار رفته است (کزازی ۱۳۷۶: ۱). از این رو، در قرآن کریم می‌خوانیم مشرکین و کافران، آیات قرآنی را «اساطیر الاولین» به معنی افسانه‌ها و نوشته‌های بی‌اساس پیشینیان می‌شمردند. (۱) امروزه، اگرچه در کنار معنای علمی اسطوره، این واژه هنوز در معنی متداول و مرسوم آن یعنی قصه و افسانه نیز به کار می‌رود، اما در مقاله‌ی حاضر، اسطوره بر مبنای تعریف علمی آن در اسطوره‌شناسی (mythology) مورد نظر است.

پیشینه‌ی سخن گفتن از اسطوره به صورت علمی به افلاطون بازمی‌گردد. این فیلسوف یونان باستان که «بزرگ‌ترین راوی اساطیر بود، با تجربه و آثارش از سرزندگی و پویایی این واژه آگاهمان می‌کند و می‌آموزد که آن (اسطوره) هنری است ذاتی شعر و پیوسته به آن؛ یعنی حوزه‌های آن دو بر هم می‌افتند و هنری است که با داده‌های مادی خاصی سر و کار دارد؛ زیرا ماده و مضمون خاصی، هنر اسطوره آفرینی را مشروط و مقید می‌کند و آن ماده و مضمون، مجموع عناصر کهنی است که از طریق سنت منتقل می‌شوند» (کرینی، ۱۳۷۹: ۳-۴).

در حقیقت، می‌توان گفت: «اساطیر مجموعه‌ای است از تأثیرات متقابل عوامل اجتماعی- انسانی و طبیعی که از صافی روان انسان می‌گذرد، با نیازهای متنوع

روانی- اجتماعی ما هماهنگ می‌گردد و همراه با آیین‌های مناسب خویش ظاهر می‌شود و هدف آن، مآلاً پدید آوردن سازش و تعادلی بین انسان و پیچیدگی‌های روانی او با طبیعت پیرامون خویش است» (بهار، ۱۳۸۴: ۴۱۱).

پیش از پرداختن به موضوع اصلی مقاله، توضیحی مختصر درباره‌ی کهن‌الگو و ارتباط آن با قرآن کریم آورده می‌شود.

کهن‌الگو

کهن‌الگو یا آرکی تایپ (Arcketype) اصطلاحی است که از روان‌شناسی وارد علوم مختلف از جمله اسطوره‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و ادبیات شده است. کهن‌الگو مجموعه‌ی آداب و رسوم، باورها و اساطیری است که ریشه در ناخودآگاه جمعی بشر دارند.

آرکی تایپ که در کتب امروزی علم بیان، جزو یکی از انواع تصویر یا صور خیال به شمار می‌آید؛ در فارسی به کهن‌الگو، صورت نوعی، سنخ‌های باستانی، نمونه‌های ازلی، صور ازلی و صور اساطیری ترجمه شده است. در حقیقت «کهن‌الگو در روان‌شناسی آن قسمت از محتویات موروثی ناخودآگاه جمعی است که همیشه و در همه‌جا به شکل ثابتی بروز می‌کند و نشانگر آرمان و اندیشه‌ی به خصوصی است. کهن‌الگو در خواب‌ها و آثار ادبی خلاق به فراوانی دیده می‌شود» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۸۷).

فروید نخستین کسی بود که اساطیر را در پرتو رویا تفسیر کرد. او اعتقاد داشت که «اساطیر ته‌مانده‌های تغییر شکل یافته‌ی تخیلات و امیال اقوام و ملل و رویاهای متمادی بشریت در دوران جوانی‌اند. اسطوره در تاریخ حیات بشریت، مقام رویا در زندگانی فرد را دارد» (باستید، ۱۳۷۰: ۳۳).

با این حال، نخستین کسی که بحث ناخودآگاه جمعی را مطرح کرد و از کهن‌الگو سخن گفت، کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس سویسی بود. ضمیر ناخودآگاه جمعی در دیدگاه یونگ «نتیجه‌ی رسوبات و تجربیات شتاب‌زده‌ی قرون و اعصار گذشته‌ی بشر و در عین حال به منزله‌ی پیش شرط این تجربیات یا تصویر پیش‌ساخته‌ی دنیا به

شمار می‌رود» (یونگ، ۱۳۸۵: ۲۸).

از این رو دلیل آن که بین اساطیر اقوام مختلف- جدا از مساله‌ی تأثیر و تأثر- شباهت‌هایی دیده می‌شود، این است که همه ریشه‌ای مشترک و موروثی دارند. در حقیقت، ناخودآگاه جمعی « زیرلایه‌ی روانی مشترکی را تشکیل می‌دهد که سرشت فرافردی دارد و درون فرد فرد ما حضور دارد. یونگ نخست در سال ۱۹۱۹ درونه‌های ناخودآگاه جمعی را « کهن‌نمونه» خواند و همین کهن‌نمونه‌ها هستند که تصاویر کهن‌نمونه‌ای را می‌سازند که از طریق اساطیر، رویاها، هنر و ادبیات با آن‌ها آشناییم؛ تصاویری جهانی که از دورترین روزگاران وجود داشته‌اند، آن چه ما در اساطیر و ادبیات با آن مواجهیم، صرفاً تصاویر کهن‌نمونه‌ای هستند و ما عین این تصاویر را به گونه‌ای زیست‌شناسانه در ساختار یافته‌های مغزمان به ارث نمی‌بریم، بلکه ظرفیت ساختن چنین تصاویری را به ارث می‌بریم» (روتون، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۹).

از نمونه‌های برجسته‌ی کهن‌الگو می‌توان به سفر به جهان زیرزمین، صعود به دنیای علیا، جستجوی پدر، نقاب، سایه، پیر خردمند، آنیما (روان زنانه‌ی مرد) و آنیموس (روان مردانه‌ی زن) اشاره کرد (داد، ۱۳۸۰: ۲۰۴).

کهن‌الگو و قرآن کریم

در کتب آسمانی و آموزه‌های ادیان الهی، اشاره به ماجراها و شخصیت‌های تاریخی برای پند و عبرت گرفتن آیندگان، بسیار دیده می‌شود. تنها کتاب آسمانی که تحریف در آن راه پیدا نکرده قرآن کریم است. در کتب آسمانی دیگر، بسیاری از این ماجراها و شخصیت‌ها با افسانه‌ها، آرزوها و باورهایی که حقیقت تاریخی ندارند، در آمیخته و اسطوره را به وجود آورده است. به عنوان نمونه، اسطوره‌ی آفرینش از اساطیر توصیفی به شمار می‌رود. موضوع اساطیر توصیفی، نخستین‌ها از جمله چگونگی آفرینش جهان، انسان و اقوام است. آن چه در قرآن کریم در باب آفرینش حضرت آدم (ع) و حوا و رانده شدنشان از بهشت آمده، حقیقت تاریخی است؛ اما آن چه در تورات درباره‌ی نقش مار و طاووس در رانده شدن انسان و این که حضرت آدم (ع) با

وسوسه‌ی حوا به میوه‌ی ممنوعه دست برد و از بهشت رانده شد، حقیقت ندارد. از این رو، می‌توان به آن، عنوان اسطوره‌ی آفرینش داد. هم‌چنین، چهره‌ی پیامبرانی چون حضرت یوسف (ع) و حضرت سلیمان (ع) در تورات با منابع غیر تاریخی درآمیخته و اسطوره‌ی حضرت یوسف (ع) یا حضرت سلیمان (ع) را پدید آورده است. (۲) بسیاری از این دست مطالب نادرست، وارد برخی منابع اسلامی از جمله تفاسیری مانند کشف‌الاسرار میبیدی و کشف زمخشری نیز شده است.

از سوی دیگر، صور اساطیری یا کهن‌الگوها از آن‌جا که ریشه در ناخودآگاه جمعی بشر دارند، ردپای آنها را در سراسر جهان و طی دوره‌های گوناگون تاریخی، در آثار تاریخی و ادبی می‌توان دید. بخش قابل توجهی از قرآن کریم نیز به ذکر وقایع تاریخی مانند زندگی پیامبران و سرگذشت اقوام مختلف اختصاص دارد. «سوره‌های قرآنی حاوی اخبار زیادی از قرون اولیه‌ی بشر و امتهای پیشین و قوانین و عادات رایج میان آنها از شروع زندگی فطری و ابتدایی تا هنگام بعثت پیامبر (ص) می‌باشد. در آن زمان که برای هیچ‌کس ممکن نبود جز از طریق ساخته‌ها و پرداخته‌های رهبران ادیان به گوشه‌ای از زندگانی گذشتگان آگاهی پیدا کند، قرآن کریم آن حقایق تاریخ و آن حوادث گذشته را پیش می‌کشد و جریانات را به روشنی تمام بازگو می‌کند» (رادمنش، ۱۳۷۳: ۵۴).

در این روایات قرآنی- تاریخی که متعلق به اقوام کهن و باستانی است، حضور برخی کهن‌الگوها را می‌توان دید. در این میان، ماجرای زندگی حضرت موسی (ع) و سرگذشت قوم بنی‌اسرائیل از لحاظ بررسی کهن‌الگوها جایگاهی ویژه دارد که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

بررسی کهن‌الگوها در روایت زندگی حضرت موسی (ع)

حضرت موسی (ع) از معدود پیامبرانی است که ماجرای زندگی آنان در قرآن کریم آمده است. این پیامبر الهی جایگاهی ویژه در قرآن کریم دارد؛ به طوری که نام ایشان در ۳۴ سوره‌ی قرآن و ۱۳۶ مرتبه آمده است (قرآنی، ۱۳۸۱: ۱۱۴/۱). ماجرای زندگانی حضرت موسی (ع) از بدو تولد تا نبوت ایشان و سرگذشت قوم بنی‌اسرائیل با

جزئیات و به تفصیل در قرآن کریم آمده است. میبیدی دلیل این امر را منزلت و مرتبت حضرت موسی (ع) و « تفخیم و تعظیم کار او و بزرگداشت قدر او » (میبیدی، ۱۳۴۷۶: ۲۸۶/۷) می‌داند:

« موسی عاشقی تیزرو بود و رازداری مقرب، يقول الله تعالی « وَ قَرَّبْنَا نَحْيَا » رقم خصوصیت بر او کشیده و داغ دوستی بر او نهاده که « وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي... » از این‌جاست که رب العزّة در قرآن ذکر وی بسیار کرد تا عارفان سوخته را و دوستان دل‌شده را سکوت و سکون افزایش و از دل‌ها اندوه و غم زداید. » (همان)

ماجرای زندگی این پیامبر الهی از آن‌جا که ریشه در تاریخ مصر باستان و تمدن کهن آن دارد، حضور انواع آرکی تایپ را در آن به صورتی برجسته می‌توان دید که به ترتیب بدان‌ها پرداخته می‌شود.

۱- سپردن فرزند به آب: یکی از انواع کهن‌الگوها « مقدّس شمردن آب » است که به صورت‌های مختلف از جمله سپردن فرزند به آب، نمود پیدا می‌کند. رها کردن کودک پس از تولّد او، از مضامین رایج در اساطیر جهان است. رها کردن این کودکان دلایل متعدّدی دارد که مهم‌ترین آن، پیشگویی مبنی بر تصاحب تاج و تخت است. « به طور عموم، محل رها شدن کودکان به ترتیب بسامد، در کوهستان، رود، دریا و... است؛ به عبارت دیگر، اغلب در این گونه اساطیر کوهی مقدّس یا رودی مقدّس حضور دارد؛ تقدیر نقشی اساسی در این داستان‌ها دارد و معمولاً به دنبال خوابی، این تقدیر رقم خورده است. در این داستان‌ها، همه‌ی رویاها صادق هستند و وقایع شخصی یا کشوری را پیشگویی می‌کنند » (ذبیح نیا عمران، ۱۳۸۵: ۳۸-۳۹).

نمونه‌ی کهن‌الگوی سپردن فرزند به آب را در شاهنامه در ماجرای داراب - فرزند بهمن و همای - می‌توان دید که مادرش از بیم تصاحب تخت، او را در صندوقچه‌ای نهاده، به آب می‌سپارد. خانواده‌ای تهی‌دست که به تازگی فرزند خود را از دست داده‌اند، کودک را به فرزند خواندگی می‌پذیرند و نام او را داراب به معنی «گرفته شده از آب» می‌گذارند (رستگار فسایی، ۱۳۸۵: ۱۶۴-۱۶۶).

در حقیقت، اقوام کهن اعتقاد داشتند که آب یا کوه به دلیل مقدس بودن، فرزند را حفظ کرده و سالم به مقصد می‌رسانند، مانند آن چه درباره‌ی رها کردن زال در کوه البرز که کوهی مقدس بوده، می‌بینیم. در قرآن کریم، سوره‌ی قصص به ماجرای تولد حضرت موسی (ع) و سپردن او به آب اشاره شده است.

« وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالَتْ فِيهِ الْيَمِّ وَ لَاتَخَافِي وَ لَاتَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۸/۷) » و به مادر موسی وحی کردیم او را شیر ده و چون بر او بیمناک شدی، او را در نیل بینداز و نترس و غم مخور که ما او را به تو برمی‌گردانیم و از پیمبرانش قرار می‌دهیم» « فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ » (۲۸/۸)، « آن‌گاه خانواده‌ی فرعون او را برگرفتند تا سرانجام دشمن و مایه‌ی اندوهشان شود، چرا که فرعون و هامان و سپاهیان‌ش خطاکار بودند.»

« وَ قَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَ لَكَ لَاتَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ » (۲۸/۹)، « و همسر فرعون گفت: این کودک نور چشم من و تو خواهد بود. او را نکشید شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم، ولی آن‌ها خبر نداشتند.»

در تفسیر کشف‌الاسرار، سختی‌هایی که حضرت موسی (ع) از بدو تولد تا رسیدن به مقام نبوت متحمل شده، از جمله سپردن او پس از تولد به آب، لازمه‌ی گذر از مراحل ابتدایی سیر و سلوک و رسیدن به مقام رسالت و گفتگو با خداوند شمرده شده است:

« حَقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، هَرَّكَهَ رَا خَوَاسْتَنْدَ كَهْ بَهْ بُوَسْتَانِ مَعْرِفَتِ بَرَنْدِ، نَخَسْتَشْ دَرِ مِیْدَانِ حَیْرَتِ آوَرْدَنْدِ وَ سَرِ آوِ گَوِیِ چَوِگَانِ مَحْنَتِ سَاخْتَنْد... اَیْنِ اسْتِ حَالِ مُوسَىٰ كَلِیْمِ (ع)؛ چَوْنِ خَوَاسْتَنْدَ كَهْ آوِ رَا لِبَاسِ نَبُوْتِ پُوشَنْدِ وَ بَهْ حَضْرَتِ رَسَالَتِ وَ مَكَالْمَتِ بَرَنْدِ، نَخَسْتِ آوِ رَا دَرِ خَمِ چَوِگَانِ بَلِیْتِ نِهَادَنْدِ تَا دَرِ آنِ بِلَاها وَ فِتْنَه‌ها پَخْتَهْ گَشْتِ » (میبدی، ۱۳۷۶: ۳۰۸/۷).

۲- تقدّس درختان

درختان در روزگار باستان از قداست نزد مردم برخوردار بوده‌اند. « در تاریخ دینی قوم آریایی در اروپا؛ پرستش درختان، نقشی مهمّ بازی می‌کرده است. بیشه‌زارهای مقدّس بین آلمانی‌های باستان متداول بود. در بین قبایل فنلاندی نیز این پرستش عتیق عمدتاً درختستان مقدّس که همیشه با نرده‌ای محصور شده بود؛ انجام می‌گرفت. از نظر بدویان، گیاهان و درختان دارای روح و جان‌اند. (فریزر، ۱۳۸۳: ۱۵۲-۱۵۳)

ارزش درخت برای انسان تنها در فواید آن و سایه و برگ و بار داشتن درخت خلاصه نمی‌شود. درخت از آب و نور و هوا تغذیه می‌کند و مانند انسان، ریشه در زمین و رو به سوی آسمان دارد. در قرآن کریم نیز آیاتی که بیانگر ارزشمند بودن برخی درختان و گیاهان است، دیده می‌شود. (۳)

در شاهنامه‌ی فردوسی هم در زمان پادشاهی گشتاسب زمانی که زرتشت دین بهی را آورد همراه این دین درخت سروی از بهشت آورد و گشتاسب آن را در پیش آتش‌کده‌ی مهر بُرزین کاشت و بعد از سال‌ها که درخت بالید و بالادار شد کاخی پهناور ساخت و « آن‌جا را نشست‌گاه شاهی قرار داد و به همه‌ی کشورها پیغام فرستاد که سرو کاشمر را خداوند از بهشت فرستاده است. سوی او روی آورید و نیایش یزدان پاک کنید.» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۸: ۲۲۱)

در ماجرای حضرت موسی (ع) زمانی که ایشان در سرزمین مقدّس طوی به پیامبری برانگیخته می‌شوند، خداوند بر درختی تجلّی می‌نماید و از این طریق با حضرت موسی (ع) سخن می‌گوید. تجلّی بر درخت، ریشه در تقدّس درخت و جایگاه خاصّ آن دارد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » (۲۸/۳۰)

« پس چون به آن رسید، از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد: ای موسی! منم، من، خداوند، پروردگار جهانیان.»

میبیدی با نگاهی عرفانی و با زبانی ادبی از واسطه قرار گرفتن این درخت سخن می‌گوید: « موسی سوخته‌ی عشق، زیر آن درخت بایستاد؛ درختی که در باغ وصلت

بود، بیخیش در زمین محبت بود و شاخش بر آسمان صفوت بود؛ برگش زلفت و قربت بود؛ شکوفه‌اش نیم‌روح و بهجت بود؛ میوه‌اش «إني أنا الله» بود (میبیدی، ۱۳۷۶: ۳۱۱/۷).

۳- تقدّس آتش

نزد تمامی تمدن‌ها و اقوام و ملل، آتش عنصری ممتاز، مفید و در عین حال پررمز و راز و نمادین و ماورایی شمرده می‌شده است. از دورترین دوران باستان، آیین آتش افروزی را بر پای داشته و جشن می‌گرفته‌اند. به اعتقاد قوم دامارا، خاستگاه آتش، درخت آسمانی است و نشان خانواده محسوب می‌شود. به باور پارسیان، آتش جلوه‌ی زمینی خداست که برای نیایش اهورامزدا یعنی آتش مثالی، آتش آسمانی که آتش زمینی پرتو و جلوه‌ی زمینی است، روشن می‌شود و می‌سوزد. در نظر پارسیان و در سراسر مشرق زمین، آتش، تصویر و تمثال خدا بود. در تورات- سفر خروج- نیز آمده است: «گفتنی است که الوهیت همواره به صورت آتش ظاهر می‌شود، گاه به شکل بوته‌ای شعله‌ور و بیشه‌ای افروخته» (پیر بایار، ۱۳۸۷: ۲۹۰).

تقدّس آتش جدا از کارساز بودن آن و نقش مؤثرش در زندگی بشر، ریشه در خاصیت پاک‌کنندگی و منشأ گرما و نور بودن و خاصیت بالاروندگی آن دارد.

در ماجرای حضرت موسی (ع) تجلّی خداوند بر درخت، به صورت آتش است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «إذ رآ ناراً فقال لأهله امكثوا إني آنستُ ناراً لعلی آتیكم منها بقبسٍ أو أجِدُ على النارِ هدی» (۲۰/۱۰) «چنین بود که آتشی دید و به خانواده‌اش گفت بایستید که من آتشی می‌بینم امید که پاره‌ای از آن را برای شما بیاورم یا در پرتو آن آتش راه را بازیابم»: «فلما أتتها نودی یا موسی» (۲۰/۱۱) «و چون به نزدیک آن رسید، ندا در داده شد: ای موسی!» «إني أنا ربك فأخلع نعليك إنيك بالواد المقدس طوى» (۲۰/۱۲) «و این منم پروردگار تو، کفش‌هایت را بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی».

میبیدی در تفسیر این بخش از زندگی حضرت موسی (ع) به جایگاه خاص آتش اشاره کرده و آن را برای حضرت موسی (ع) نمادی از معرفت و هدایت خاص خداوند

دانسته است: « آن شب فرمان رسید همه آتش‌های عالم را که در معدن خود همی‌باشید، هیچ بیرون می‌آید که امشب شبی است که دوستی را به آتش به خود راه خواهیم داد و نواختی بر روی خواهیم نهاد» (میبدی، ۱۳۷۶: ۱۸۶/۷).

در ادامه میبدی از شش نوع آتش در قرآن یاد می‌کند: آتش منفعت، معونت، مذلت، عقوبت، کرامت و معرفت و هدایت.

« موسی از آتش معرفت و هدایت، قربت یافت: و قربناه نجیاً » (همان: ۱۸۷).

۴- گذر از آب

هم‌چنان که پیش‌تر گفته شد، آب در دنیای اساطیر جایگاه ویژه‌ای دارد. گذر از آب کهن‌الگوی مرگ، تولد دوباره، رسیدن به قدرت و به طور کلی انتقال از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر است. این آرکی تایپ در ادبیات به صورت‌های گوناگون تجلی پیدا کرده است. فریدون برای رسیدن به پادشاهی و شکست ضحاک از رود دجله عبور می‌کند، داراب را از آب می‌گیرند و او وارد مرحله‌ای تازه از زندگی می‌گردد و پادشاه می‌شود. رسیدن به قدرت و زندگی دیگر و تجدید حیات به صورت کهن‌الگوی عبور از آب بیان شده است (شمیسا، ۱۳۸۳: ۸۷).

در شاهنامه، کی‌خسرو نیز در فصل بهار که جیحون جوشان و ناآرام است، پس از آن که از یاری نگهبان جیحون ناامید می‌شود، با یارانش به آب می‌زند و به گونه‌ای معجزه‌آسا از آن گذر می‌کند (سرامی، ۱۳۸۸: ۵۶۰).

حضرت موسی (ع) نیز هنگامی که در کودکی به آب سپرده می‌شود، با عبور از آب، وارد مرحله‌ای تازه از زندگی می‌شود و به حیاتی دوباره دست می‌یابد. هم‌چنین، هنگامی که فرعونیان در تعقیب حضرت موسی (ع) و پیروانش بودند، حضرت موسی (ع) به امر خدا عصایش را به رود نیل زد و قعر آن آشکار شد و بنی اسرائیل به سلامت به آن سوی آب رسیدند.

« فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ » (۲۶/۶۳) « پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن. آن گاه از هم شکافت و هر پاره‌ای هم چون کوهی بزرگ بود » « و أَرْزَلْنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ » (۲۶/۶۴) « و

دیگران را به آن جا نزدیک کردیم»، «و أَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۲۶/۶۵)» و موسی و همه‌ی کسانی را که همراه او بودند، نجات دادیم» «ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ» (۲۶/۶۶) «سپس دیگران را غرق ساختیم»

۵- برگزیدن برخی حیوانات به عنوان بلاگردان

حیوانات در دنیای اساطیر جایگاه ویژه‌ای دارند. در این میان، برخی حیوانات مانند اسب، شیر و گاو به دلیل نقش برجسته‌تری که در اساطیر ملل مختلف ایفا می‌کنند، اهمیت بیش‌تری دارند.

اسطوره‌ی گاو مهم‌ترین اسطوره‌ی مهری است و مهرپرستان معتقد بودند «مهر نخستین گاوی را که خدا آفرید، به دستور او به غاری برد و کشت و از هر اندام گاو، گیاهی و از خون او، درخت انگور رست. «در شاهنامه، گاوی به نام برمایه پرورنده‌ی فریدون بود و پس از کشته شدن این گاو به دست ضحاک، فریدون حیاتی دوباره یافت و بر ضحاک شورید و پیروز شد» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۹۳-۹۵).

به طور کلی، گاو نزد آریاییان حیوانی مقدّس به شمار می‌آمده است. یکی از فرقه‌های مسیحی در شمال آفریقا هم در یکی از گردهمایی‌های مذهبی خود، گاوی را طبق آداب و آیین خاصی قربانی می‌کردند (شیمل، ۱۳۸۲: ۱۰۰).

قربانی کردن گاو، هم‌چنان که ملاحظه شد، نزد برخی اقوام باستانی، نماد حیات دوباره بوده و نوعی بلاگردان به شمار می‌آمده است. در ماجرای حضرت موسی (ع) و بنی اسرائیل در قرآن کریم، سوره‌ی بقره می‌خوانیم زمانی که یکی از بنی اسرائیل به شکل مرموزی کشته می‌شود، داوری نزد حضرت موسی (ع) می‌برند و آن حضرت با استمداد از پروردگار، دستور به قربانی کردن گاوی زرد می‌دهد. سپس با زدن قسمتی از بدن گاو به مقتول، او زنده می‌شود و قاتل خود را معرفی می‌کند. در این ماجرا نیز قربانی کردن گاو به عنوان نوعی بلاگردان موجب حیات دوباره‌ی مقتول می‌گردد.

«و إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (۲/۶۷) «و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خدا به

شما فرمان می‌دهد که ماده گاوی را سر ببرید، گفتند: آیا ما را ریشخند می‌گیری؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم».

« قالوا ادع لنا ربك يبيِّن لنا ما هي قال إنه يقول أنها بقرة لا فارض و لا بكر عوان بين ذلك فأفعلوا ما تؤمرون » (۲/۶۸) « گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه تا چند و چون آن گاو را برای ما روشن کند. گفت: او می‌فرماید آن گاوی است نه پیر و نه جوان، میان سال بینابین؛ پس آنچه دستور یافته‌اید، انجام دهید».

«قالوا ادع لنا ربك يبيِّن لنا ما لوئها قال إنه يقول أنها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين» (۲/۶۹) « گفتند از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟ گفت: وی می‌فرماید: آن ماده گاوی است زرد و یکدست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می‌کند»، « قالوا ادع لنا ربك يبيِّن لنا ما هي إن البقر تشابه علينا و إننا إن شاء الله لمهتدون » (۲/۷۰)، « گفتند از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه گاوی باشد؟ زیرا چگونگی این ماده گاو بر ما مشتبه شده، ولی با توضیحات بیشتر تو اگر خدا بخواهد، ما حتما هدایت خواهیم شد»، « قال إنه يقول أنها بقرة لا ذلول تُشير الأرض ولا تسقى الحرث مُسلمة لاشية فيها قالوا الآن جئت بالحق فذبوها و ما كادوا يفعلون (۲/۷۱) » گفت: او می‌فرماید آن گاوی است که نه رام است که زمین را شیار کند و نه کشتزار را آبیاری کند، تندرست و یکرنگ. گفتند: اینک سخن درست آوردی. سپس آن را کشتند و نزدیک بود که این کار را نکنند»، «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى و يُريكُم آياته لعلكم تعقلون» (۲/۷۳)، «آن‌گاه گفتیم بخشی از بدن گاو را به او (بدن آن کشته) بزنید (تا زنده شود) و خدا این چنین مردگان را زنده می‌کند و معجزات خویش را به شما می‌نماید تا بیندیشید.»

میبیدی در تفسیر خود، برداشتی عرفانی از این ماجرا دارد و آن را نمادی از قربانی کردن نفس و فناء خود برای رسیدن روح به حیات طیبه و بقاء بالله می‌داند:

« قوم موسی را گفتند زنده‌ای را بکشید تا کشته‌ای زنده شود. اشارت به اهل طریق است که نفس زنده را به شمشیر مجاهدت بکشند بر وفق شریعت تا دل مرده

به نور مشاهدت زنده شود و او که به نور مشاهدت و روح انس، زنده شد و به حیات طیبه رسید، آن حیاتی که هرگز مرگی در آن نشود و فنا به آن راه نبرد» (میبیدی، ۱۳۷۶: ۲۳۹/۱).

دلیل انتخاب رنگ زرد را برای گاو مورد نظر می‌توان در ویژگی‌های رنگ زرد از لحاظ روان‌شناسی جستجو کرد. از صفات اصلی رنگ زرد، روشنی، کیفیت درخشان و شادمانی است، زرد نمایان‌گر سهل‌گرفتن و تسکین خاطر است و به دلیل شباهت به گرمای دلپذیر نور آفتاب، نماد شادی و امید است (لوشر، ۱۳۸۱: ۹۰-۹۱).

جایگاه ویژه‌ی گاو را نزد بنی اسرائیل در ماجرای سامری نیز می‌توان دید که از غیبت طولانی حضرت موسی (ع) سوءاستفاده کرد و با طلا مجسمه‌ای از گوساله ساخت (۴) و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت کرد. باید توجه داشت که «حادثه‌ی گوساله‌پرستی یهود بدون زمینه و مقدمه نبوده است؛ زیرا از یک سو بنی‌اسرائیل سالیان دراز در مصر، شاهد گاوپرستی یا گوساله‌پرستی مصریان بودند و از سوی دیگر، آن هنگام که از رود نیل عبور کردند، صحنه‌ی گاوپرستی قومی که در آن سوی نیل زندگی می‌کردند، توجه آنان را جلب کرد و از حضرت موسی (ع) تقاضای بتی همانند آن گاو را کردند که حضرت موسی (ع) شدیداً آنان را ملامت کرد» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۷۰/۶).

نتیجه:

در ماجرای زندگی حضرت موسی (ع) بر اساس روایت قرآن کریم نمونه‌های برجسته‌ای از کهن‌الگو را می‌توان دید که غالب آن‌ها در بخش یوم تفسیر کشف‌الاسرار با برداشتی عرفانی دیده می‌شوند.

از انواع این کهن‌الگوها، مقدّس شمردن آب است که به صورت‌های مختلف از جمله سپردن فرزند به آب و عبور از آب نمود پیدا می‌کند. در ماجرای تولّد حضرت موسی (ع) و سپردن آن حضرت به آب که همراه با آغاز مرحله‌ای تازه در زندگی ایشان است، این کهن‌الگو دیده می‌شود. بر اساس اعتقادی که در ژرف ساخت این کهن‌الگو وجود دارد، خداوند به واسطه‌ی آب، حضرت موسی (ع) را به سلامت به

مقصد می‌رساند. گذر حضرت موسی (ع) و پیروانش از رود نیل نیز همراه با غلبه بر فرعونیان و آغاز مرحله‌ای تازه و برتر در زندگی این پیامبر الهی است. میبیدی نیز مشقتهایی را که حضرت موسی (ع) پیش از رسالت متحمل می‌شود، از جمله سپردن او به آب در بدو تولد و مقابله با فرعونیان را لازمه‌ی رسیدن آن حضرت به مرتبه‌ی کمال و مقام نبوت می‌داند.

تقدّس درخت و آتش از کهن‌الگوهای رایج است تا بدان‌جا که برخی اقوام باستانی در مشرق زمین تجلی و نمود خداوند را به صورت آتش می‌دانستند. در وادی ایمن نیز خداوند به صورت آتش بر درختی تجلی می‌کند. میبیدی این آتش را آتش معرفت و هدایت، و درخت وادی ایمن را واسطه‌ای مقدّس میان عالم ماده و عالم معنا می‌داند. گاو از حیواناتی است که در اساطیر بسیاری از ملل خصوصاً آریایی‌ها جایگاه خاصی دارد. از این‌رو، از دوران باستان تاکنون به عنوان قربانی و بلاگردان انتخاب می‌شده است. قربانی کردن گاو نمادی از حیات دوباره است. در سوره‌ی بقره، در ذکر ماجرای زندگی حضرت موسی (ع)، می‌خوانیم که قربانی کردن گاو موجب می‌شود، مردی که کشته شده، حیات دوباره یابد و قاتل خود را معرفی کند. در کشف‌الاسرار نیز این ماجرا نمادی از قربانی کردن نفس برای رسیدن روح به حیات طیبه و باقی است.

پی‌نوشت:

- ۱- مراجعه کنید به آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی مبارکه‌ی انفال، آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی مبارکه‌ی انعام و آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل.
- ۲- برای اطلاعات بیشتر، مراجعه کنید به کتاب‌های «پژوهشی در قصه‌ی سلیمان (ع) و بلقیس» از جلال ستّاری، «درد عشق زلیخا» از جلال ستّاری و «تفسیرالمیزان»، جلد یازدهم، تفسیر سوره‌ی یوسف (ع).

- ۳- مراجعه کنید به آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی مبارکه‌ی نجم، آیات ۲۵-۲۴-۲۳ سوره‌ی مبارکه‌ی مریم، آیه‌ی ۱ سوره‌ی مبارکه‌ی تین و آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مبارکه‌ی نور.
- ۴- مراجعه کنید به آیات ۱۴۸ سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف، آیات ۸۸ و ۹۶ سوره‌ی مبارکه‌ی طه، آیات ۵۱، ۵۴، ۹۲ و ۹۳ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره و آیه‌ی ۱۵۳ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء.

کتاب نامه:

قرآن کریم

- باستید، روزه. ۱۳۷۰. دانش اساطیر، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: توس.
- بهار، مهرداد. ۱۳۸۴. از اسطوره تا تاریخ، تهران: چشمه.
- پیر بایار، ژان. ۱۳۸۷. رمزپردازی آتش، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: مرکز.
- داد، سیما. ۱۳۸۰. فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
- دبیرسیاقی، سید محمد. ۱۳۸۸. برگردان روایت گونه‌ی شاهنامه فردوسی به نثر، تهران: قطره
- ذبیح‌نیا عمران، آسیه. ۱۳۸۵. « بررسی تطبیقی تراژدی زال، پهلوان اسطوره‌ای ایران و کودکان رها شده‌ی اساطیری جهان، مجله‌ی پژوهش علوم انسانی، ویژه‌نامه زبان و ادب فارسی (۴)، سال هفتم، شماره ۱۹، صص ۳۷-۵۴.
- رادمنش، سید محمد. ۱۳۷۳. آشنایی با علوم قرآنی، تهران: جامی.
- رستگار فسایی، منصور. ۱۳۸۵. قصه‌های شاهنامه، جلد پنجم، تهران: میراث‌بان.
- روتون، ک.ک. ۱۳۸۵. اسطوره، ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: مرکز.
- ستاری، جلال. ۱۳۷۶. اسطوره در جهان امروز، تهران: مرکز.
- سرّامی، قدم علی. ۱۳۸۸. از رنگ گل تا رنج خار، تهران: علمی و فرهنگی
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۶. طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار، تهران: میترا.
- _____ ۱۳۸۳. انواع ادبی، تهران: فردوس.
- _____ ۱۳۸۳. بیان و معانی، تهران: فردوس.
- شیمیل، آنه ماری. ۱۳۸۲. رمزگشایی از آیات الهی، ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۶۶. تفسیر المیزان، جلد یازدهم، ترجمه‌ی سیدمحمد باقر موسوی همدانی، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- فریزر، جیمز جرج. ۱۳۸۳. شاخه‌ی زرین، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: آگاه

- قزائتی، محسن. ۱۳۸۱. تفسیر نور، جلد اول، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- کرینی، شارل. ۱۳۷۹. «ریشه و پایه‌ی اسطوره‌شناسی»، جهان اسطوره‌شناسی ۳، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: مرکز.
- کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۷۶. رویا حماسه اسطوره، تهران: مرکز.
- لوشر، ماکس. ۱۳۸۱. روانشناسی رنگ‌ها، ترجمه‌ی ویدا ابی‌زاده، تهران: دُرسا.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. ۱۳۸۰. تفسیر نمونه، جلد ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. ۱۳۷۶. کشف‌الاسرار و عدّه‌الابرار، جلد اول و هفتم، به‌اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۸۵. روانشناسی ضمیر ناخودآگاه، ترجمه‌ی محمدعلی امیری، تهران: مرکز.